

آمریکا، شریک دزد و رفیق قافله

اسناد طبقه بندی امنیت ملی آمریکا نشان می دهدند آمریکا در زمان جنگ میان ایران و عراق به شکل گسترده ای در استفاده صدام از تسلیحات شیمیایی علیه ایران حمایت کرده است. این اسناد نشان می دهند در زمان حمله صدام به ایران وی به دنبال دستیابی به تسلیحات هسته ای دوربرد بوده که چنین تسلیحاتی احتمالا قابلیت حمل کلاهک هسته ای را داشته است. این اسناد همچنین نشان دهنده اعطای پناهندگی سازمان یافته به گروه های تروریستی، نقض فاحش حقوق بشر علیه شهروندان عراقی و همچنین استفاده از تسلیحات شیمیایی توسط رژیم بعث علیه ایران در جریان جنگ تحمیلی است.

از باورهای عامیانه درباره صدام تا عجایبی از زندگی این دیکتاتور لطیف

گور به گور ابدی



علیرضا رافتی

روزنامه نگاری که
فکرمی کند همه
دیکتاتورها
شبیه به هم اند

بلاهایی که یادگارهایش بر سر مردم آوردند.

ویلیام فاکنر، نویسنده آمریکایی زمانی دارد که نام اصلی اش را اگر بخواهیم کلمه به کلمه ترجمه کنیم چیزی شبیه این می شود: وقتی در بستر افتاده بودم و داشتم می مردم. این زمان به فارسی هم ترجمه شده اما نه به این اسم. نجف دریابندری مثل همه آثار ترجمه ای که از او سراغ داریم جوری این کتاب را ترجمه کرده که آدم بیش از خود آمریکایی ها با شخصیت های داستان انس می گیرد و خودش را با آنها یکی می بیند و حرف هایشان را انگار هر روز در کوچه و بازار شنیده است. نجف دریابندری نام این کتاب را گذاشته: گور به گور! جالب اینجا است وقتی این کتاب را می خوانی می فهمی چقدر این اسم بیشتر به این کتاب می خورد و اصلا انگار معنای گور به گور همین بوده است. ماجرای تیتز مطلب این است که آدمم درباره صدام حسین صحبت کنم و نوشتم «دیکتاتور مرحوم عراق» و بعد دیدم «مرحوم» چه کلمه غریبی است برای او و در اصل باید بگویم «دیکتاتور گور به گور عراق» و یاد این افتادم که وضعیت کشیدن او از این طرف به آن طرف هم درست مانند گور به گور فاکنر است. البته به شخصیت های محترم زمان گور به گور پرنخورده. حالا که این شماره هفتک جام جم که در روز اعدام دیکتاتور گور به گور عراق منتشر می شود موضوعش را به صدام حسین اختصاص داده، بد نیست به زوایایی پنهان از او بپردازیم. چه زوایای پنهان زندگی اش، چه باورهای عامه درباره او و چه

مردم کوچه و بازار ۸ سال از صدام قصه ساختند

حقیقتی صحیح بیرون کشید اما اکثر نقل ها بر همین تاکید دارند که یک حجم فلزی مخروطی و استوانه ای در ده میز شهریار به زمین خورد و در تمام مدت جنگ همین بود و پس.

حالا شما این را بگذارید کنار این که مردم شهریار هر بار که تهران مورد حمله جنگنده های یعنی قرار می گرفته، آن حمله را به چشم و با کیفیت فول چ دی تماشا می کردند. باز هم نقل ها می گویند از پشت بام بعضی خانه ها رد آتش هواپیماها و انفجارهایی که در تهران اتفاق می افتاد به راحتی دیده می شد. پس حق بدهید مردمی که هشت سال با چشم خودشان شاهد بمباران تهران بوده اند و در شهر خودشان خبری نبوده به این حقیقت برسند که «مادر صدام شهریار است!» و برای همین او شهریار را بمباران نمی کند.

این روایت کوچه و بازاری به طنز و شوخی شکل گرفت. مردم همچنان که غم شهادی بمباران تهران را داشتند و تعجب این که چرا شهریار بمباران نمی شود، می زدند روی شانه هم و به خنده این گمانه را مطرح می کردند. حالا حق بدهید به بعضی پیرمردهای شهریری که بعد از ۳۰ سال این شوخی ته ذهن شان به باوری عمیق تبدیل شده باشد و وقتی با آنها صحبت می کنی به واقع باور داشته باشند که حقیقت همین بود.

از این دست باورهای عامیانه درباره صدام کم نیست. مثلا همین که مردم چیزی از جنایات او می شنیدند و بعد پیش خودشان یک کلاغ، چهل کلاغ می کردند یا بر اساس آنچه شنیده بودند، روایتی در ذهن شان می ساختند از کسی که صدام او را به دو ماشین بسته و از دو طرف کشیده تا به دو قسمت تقسیم کرده بود یا کسی که خوراک سگ های کاخ صدام شده بود. بالاخره شب های زمستان بلند بود و قصه باید پرداخته می شد که شب های سرد، کوتاه شوند و مردم هم هیچ سوژه دیگری گویا

نداشتند به جز صدام حسین. همین که مردم کسی را داشتند که درباره اش قصه بیاوند یا وقتی از هر چیزی در این دنیا کلافه اند فحش اش را نثار او کنند هم برای خودش اتفاق خوبی بود. مردم هر چه می خواستند روی دو و دیوار به صدام فحش می دادند و وقتی عصبی می شدند عکس هایش را سیل تیراندازی ساجمه ای شان می کردند. یا حتی بچه ها سوژه ای پیدا کرده بودند که روی میزهای مدرسه شان با خط کش بتراشند: صدام خر، گاو منه! یا اصلا همین صفت «صدام یزید کافر» صفتی بود که فقط می توانست از دل کوچه و بازاری بیرون بیاید که مردمش تا جایی که یک نفر می توانست از کسی متنفر باشند، از صدام متنفر بودند.



دیکتاتوری با روحیه لطیف و خشن توأمان که می خواست آقای جهان عرب شود سرانجام آتش شوری در دیگ عراق پخت که حلوای خودش شد



روی قاتل دیکتاتور



اولین بار که صدام حسین دست به قتل کسی زد تنها ۱۶ سال داشت. یکی از اعضای حزب کمونیست در تکریت به سفارش دایی ملی گرای صدام و به دست صدام حسین ۱۶ ساله کشته شد. قاتل نوجوان طوری کارش را انجام داده بود که قاضی پس از شش ماه نتوانست حکم قصاص او را صادر کند و صدام حسین از زندان آزاد شد. چند وقت بعد با هم حزبی هایش قصد ترور حاکم وقت را داشت که البته تیرش به خطر رفت و از کشور متواری شد. اما قصه قتل های شخصی صدام تازه وقتی به قدرت رسید، خونین تر شد. یک آدم جنایتکار وقتی ابزار قدرت هم در دست داشته باشد دیگر هیچ چیز نمی تواند جلوی جنایت او را بگیرد. وقتی صدام رئیس جمهور عراق بود همان صدام ۱۶ ساله بود که می توانست کسی را به راحتی آب خوردن بکشد، با این تفاوت که در آن زمان دیگر هیچ نظام حاکمیتی بالای سرش نبود که او را به زندان بیندازد یا مجبور به فرار از کشورش کند. صدام حسین دیگر به قدرت رسیده بود و جنایاتش داشت عجیب و غریب می شد.

برای مثال یک بار در جلسه ای، وزیر بهداشتش طرحی را پیشنهاد داد که به مذاق صدام خوش نیامد. آقای دیکتاتور دستی به سیبلش کشید و در جلسه چیزی نگفت. بعد از جلسه به وزیر گفت چه پیشنهاد خوبی دادی! بیا برویم در اتاق بغل دربار ایده ات صحبت کنیم. با هم به اتاق کناری رفتند و پس از چند لحظه صدای گلوله بلند شد. مغز وزیر بهداشت هدف تپانچه صدام حسین قرار گرفته بود.

رسانه ها همان موقع اعلام کردند وزیر بهداشت به دلیل اختلاس و جرایمی دیگر اعدام شده است اما این ادعا هیچ وقت ثابت نشد و شاهدان

روی شاعر دیکتاتور



دلایلی که صدام حسین در زندان ریش گذاشته بود هم همین خانم پرستار بود. همیشه از اطرافیانش می پرسید آیا با ریش جذاب به نظر می رسد؟ و هر بار که می خواست پیش پرستار برود دستی به ریشش می کشید و پیدا

بود برای دیدار او خودش را مرتب می کند.

صدام در آخرین دیدارش با پرستار، به او قول ازدواج داد در حالی که می دانست قرار است اعدام شود.

این رفتار درست شبیه رفتاری است که صدام حسین با بازجوی خود داشت. روز آخری که او را دید و بازجو گفت دیگر این آخرین دیدار ماست، صدام بلند شد و بازجو را سخت در آغوش گرفت و به او گفت از زندان که بیرون آمدم خبرت می کنم که بیایی و مشاور من شوی. اطرافیان می گویند به بعضی ها مثل همین بازجو یا آن پرستار به قدری وابسته شده بود که وقتی از دیدار با آنها برمی گشت، گریه می کرد. گریه دیکتاتور را طی آن همه سال قساوت، هیچ کس ندیده بود. پرستاران می گویند وقتی کارشان به او می افتاد می نشست برای شان به درد دل کردن و بد گفتن از نگهبانان و تمام آن چیزی که هیچ کس باور نمی کرد در دل یک جنایتکار جا داشته باشد.

ادامه راه صدام



طی سال های گذشته جنایات عجیبی علیه مردم عراق به وقوع پیوست که همه شان به نام داعش ثبت شد اما پس از چندی واقعیت این طور بر ملا شد که بسیاری از این جنایات را داعشی ها انجام نداده اند یا تنها آنان نبوده اند. قدیمی های حزب بعث عراق و نزدیکان صدام حسین در واقع در عراق جنایت می کردند. یکی از فجیع ترین این جنایت هم ماجرای پادگان اسپایکر بود که در آن هزاران دانشجو و جوان عراقی کشته شده و به دجله ریخته شدند. یکی از نقش های اساسی در این جنایت را قدیمی های حزب بعث به عهده داشتند و اصلا خود جنایت هم در کاخ صدام در تکریت انجام شد.